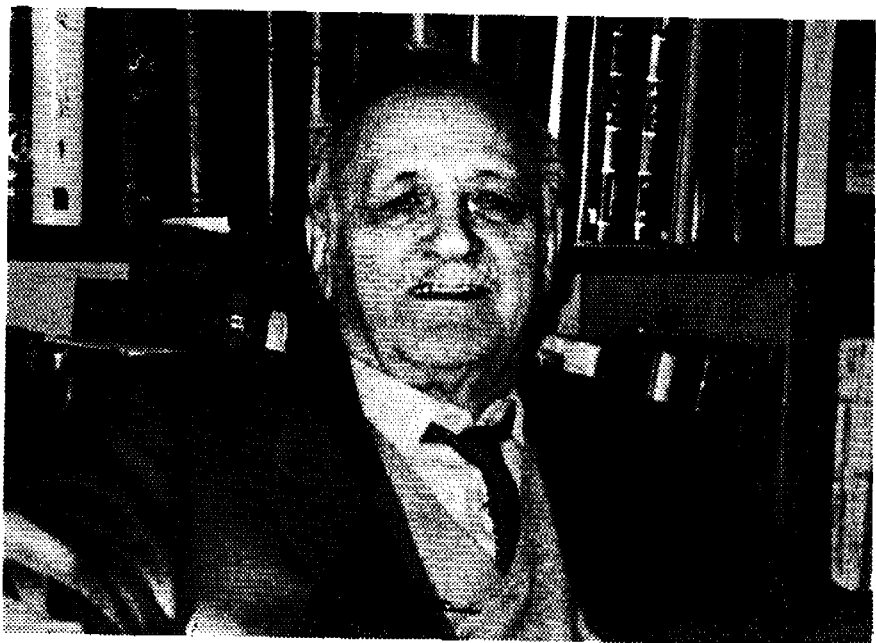


مروری بر گذشته روزگاران ایران. کسانی را که طی مدت نزدیک به سی قرن بر تمام یا قسمتی ازین «چهارراه حوادث» فرمانروایی داشته‌اند در اکثر مصایب و بلیات وارد برین سرزمین عامل مؤثر و مسؤول عمده نشان می‌دهد. در تمام این قرن‌های دیرباز قدرت نامحدود و بی‌منازع در دست این فرمانروایان خودکامه متمرکز بود و از بین تمام این صاحبان قدرت فاتحه کسانی که در استفاده از تمام نیروی ماشین اهرمنی آن فاقد تهور و جسارت نبودند با دست زدن به جنگ‌های تعرضی، در داخل موجب برهم زدن آسایش رعیت و در خارج وسیله کشتار نفوس و غارت اموال دشمنان خیالی خویش از لشکری و کشوری، بودند. آنها هم که تهور و جسارت استفاده ازین ماشین را فاقد بودند قلمرو تحت فرمان را، در داخل معروض اختلافات و ناامنی‌ها می‌کردند و در خارج دستخوش تهدید قوای دشمن و اختلال در روابط حسن همجواری با اقوام دیگر، قرار می‌دادند. در هر دو حال، زندان‌ها و سیاه‌چال‌هاشان هم به اندازه جنگ‌هاشان موجب اتلاف نفوس و غضب و مصادره اموال خلق می‌شد چنانکه طرح‌های مکران‌دیشانه و غدرآمیز یوتوپائییشان هم که غالباً تنها ناظر به تأمین منافع شخصی‌شان بود، هر گونه قریحه و استعدادی را که در بین طبقات تحت حکم ایشان پیدا می‌شد و ممکن بود موجب بسط و توسعه‌ی در صنعت، علم، یا فرهنگ قوم گردد از تأثیر مانع می‌آمد و برای فعالیت منظم و منسجم و پیگیر طبقات مولد ثروت مجالی جهت ترمیم خرابی‌های آنها باقی نمی‌گذاشت.

مهذا همکاری این طبقات تحت حکم که اراده حکمرانان بدون مساعدت این جمع

تحقق یافتنی نبود بخشی ازین مسؤولیت را هم بر عهدهٔ افراد این طبقات می‌گذارد — که به‌عنوان مرعوب یا مجذوب در اجراء اراده و حکم صاحبان قدرت‌های مطلقه آلت فعل و وسیلهٔ اجرا بودند. چون در واقع بدون فرمان‌پذیری ذیلانتهٔ این جماعت فرمانروایی آمرانه و خشونت‌آمیز طبقات حاکم البته امکان تحقق نداشت لاجرم اینگونه کسان هم که در اجراء اغراض ارباب آلت فعل بودند در آنچه فرمانروایان مسؤول آن می‌بودند مبری از مسؤولیت نبودند. اگر تیمور همه‌جا در سر راه خود طی یورش‌های خونین بی‌امانش، کلمنارهای خوف‌انگیز خویش را وسیلهٔ خلع سلاح روحی دشمنانش کرد و به‌خاطر بنای آنها مناره نفوس بیگناه را معرض قتل و هلاک ساخت البته مصالح آن مناره‌های شیطانی را آن مرد لنگ به‌دست خود فراهم نساخت س‌رهایی که در آن هنگامه‌های جنون و جنایت به‌پای او درمی‌غلطید و بعد از آنکه از پوست و مغز پرداخته می‌شد برای خرسندی وحشیانهٔ او مصالح بنای کلمنارهایش می‌گشت به‌دست سربازان تحت فرمان او بریده شد و آنها در اجراء فرمان مرد لنگ چنان حرص و شوق و شتابی داشتند که بی‌شک همواره تعدادی پیش از آنچه مقتضای فرمان بود در اطراف مناره‌های او به‌عنوان مصالح «زاید بر مصرف» باقی می‌ماند. محمود غزنوی هم که در ری به‌دنبال غزُل و توقیف مجدالدولهٔ دیلمی مصاحبان او را که اکثر علما، ادبا و حکمای عصر بودند بر دار کرد و کتاب‌های آنها را در پای دارهاشان طعمهٔ حریق ساخت خود او به‌احتمال قوی حتی زحمت به‌آتش انداختن یک جزو آنها را هم به‌خود نداد متعصبان سنی از اهل شهری، و بعضی ملازمان موکب او که تعدادی از آنها شاید به‌خوبی از ارزش و اهمیت علمی و فنی آن کتاب‌ها بی‌اطلاع هم نبودند در ایذاء و آزار آن برگزیدگان محکوم که تسلیم دار می‌شدند و در سوزاندن کتاب‌هایی که به‌عنوان آثار ضلال به‌آتش انداخته می‌شد بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند آنها به‌حکم تعصب خودانگیخته یا به‌خاطر جلب عنایت و توجه پادشاه غزنه در اجراء آن فرمان که جز مجرد کشتار و ویرانی و جز جلوگیری از توسعهٔ فکر و فرهنگ انسانی حاصلی نداشت بی‌هیچ چون و چرا جنایت سلطان جبار متعصب را امکان تحقق می‌دادند — و البته کمتر از خود محمود مسؤول و مستحق ملامت نبودند.

اگر شاه سلیمان صفوی که بعضی حکام ولایاتش به‌جای هر هدیهٔ دلپسندی دختران زیبا برایش شکار می‌کردند و به‌رسم پیشکش به‌حرمخانه‌اش می‌فرستادند، یک بار در جشن «خاج‌شویان» ارامنهٔ جلفا بیست‌ویک دختر زیبای ارمنی را به‌حیلهٔ ربود و آنها را به‌زور در حرمسرای خویش نگهداشت البته شخص او درین شکار انسانی خود را به‌خطر نینداخت. او فقط میل و هوس شاهانه‌اش را اظهار کرد اطرافیان صوفی اعظم و کسانی چون کلاتر ارمنی جلفا بودند که برای تفریح خاطر ملوکانه‌اش اسباب این رسوایی را تدارک دیدند، و حتی شاه را بعدها هم به‌تکرار نظایر این شکار شیطانی تشویق کردند. اگر کلاتر جلفا، و اطرافیان حضرت اعلیٰ نبودند برای آن تاجور شرابخوارهٔ شهوت‌بارةٔ بیمارگونهٔ هوس ملوکانه در همان مرحلهٔ هوس می‌ماند و مجال تحقق‌پذیری نمی‌یافت. اینکه نادر افشار هم در سالهای آخر عمر در کرمان و مشهد مرتکب قساوت‌های وحشت‌انگیز شد و کسانی از آحاد رعیت را که برای پرداخت



○ دکتر عبدالمسین زرین کوب

عکس از علی دهباشی

جریمه‌های گزاف و سنگین تحمیلی او استطاعت مالی نداشتند بهره‌رزه کور کرد یا کشت و عده‌یی از آن بینوایان ناچار شدند زنان و کودکان خود را به تاتاران لشکر او بفروشدند و جریمه‌یی را که بهانه‌جویی و آزمندی شاه بر گردن آنها بار کرده بود بپردازند، البته از جانب فرمانروا یک تجاوز عدوانی و دور از اقتضای عدالت بود اما کسانی که مورد این تجاوز عدوانی واقع شدند با الزام تیغ و گرز خود او به پرداخت این جریمه الزام نشدند حبس و شکنجه و زنجیر و سیاه‌چال که این بیچارگان را به تادیبه آن جریمه‌ها واداشت به وسیله شاطران و محصولاتی آماده شد که از جانب سرکردگان سپاه فرستاده می‌شدند. در حقیقت این مجریان اراده ملوکانه بودند که در اجرای اینگونه احکام از فرمانروای نیمه‌دیوانه خویش جلو می‌افتادند و اگر او کلاه کسی را می‌خواست سر او را برایش می‌بردند. آقامحمدخان قاجار خروارها چشم از اهل کرمان بیرون آورد اما در اجرای این حکم موحش و وحشیانه خود او از روی اسبش تکان نخورد مجذوبان و مرعوبان موکش بودند که راه افتادند و حتی بیش از آنچه او خواسته بود برایش چشم‌های خاموش نازنین پیشکش آوردند.

وقتی فتح‌علیشاه قاجار در دنبال شکستی که در اولین جنگ خود با ارتش روسیه در قفقاز تجربه کرد، دوباره بدون بررسی کافی و کامل و بی‌هیچ ارزیابی بخت طرفین در نیل به پیروزی دست به یک جنگ بی‌موقع و نسنجیده و نامساوی دیگر زد و نتیجه آن از اولین جنگ وی نیز خفت‌آمیزتر و فزایش‌بارتر از کار درآمد غیر از خود او که بی‌اطلاعی و سوءظن و خست

فوق‌العاده‌اش در پرداخت مخارج جنگ او را مسؤول این رسوایی و شکست ساخت، تحریک عناصر بی‌مسئولیت و احياناً مفرض و نادان خودی و بیگانه هم در تصمیم وی به‌آن اقدام تأثیر قطعی داشت لاجرم تمام بار فضیحت و خفت ناشی ازین جنگ را نمی‌توان بر گردن او بار کرد — خاصه که لااقل عباس‌میرزا ولیعهد در جریان معاهده صلح آن، ترکمان‌چای، از تأمین منافع شخصی بی‌بهره نماند. وقتی هم ناصرالدین‌شاه در مقابل دریافت حصه‌ی ناچیز یا حتی رشوه‌ی بی‌مقدار، ده‌ها امتیاز سیاسی و اقتصادی به‌دولتین روس و انگلیس واگذار می‌کرد و زرا، شاهزادگان، صدراعظم‌ها و مقرب‌الخاقان‌های مرئی یا نامرئی جزو اطرافیان‌ش که دلال معامله، واسطه مذاکره، و طرف مشورت بودند در تنفیذ اینگونه قراردادهای فضولانه کمتر از خود وی مسئولیت نداشتند و اظهار آنکه درین‌گونه پیمان‌ها مسلوب‌الاختیار بوده‌اند از مسئولیت آنها نمی‌کاهد فقط معلوم می‌دارد که درین‌گونه جریان شخص فرمانروا را نباید مسؤول عمده و یگانه شمرد.

در تمام مدت این حدود سی قرن که یک قدرت مطلقه یا شبه‌مطلقه در دست فرمانروایان متمرکز بود، وسایط بین فرمانروایان مستبد و اتباع تحت حکم که قدرت مطلقه همواره به‌زیان آنها اعمال می‌شد وجود داشت. قدرت مطلقه همواره به‌وسیلهٔ این «ابادی» اجرا می‌شد و اگر این «دست‌ها» نیروی خود را در اختیار قدرت مطلقه قرار نمی‌دادند قدرت مطلقه اینهمه خسارت به‌بار نمی‌آورد. سازمان فرمانروایی و شیوهٔ ادارهٔ مملکت در هر عصر و دوره‌ی، مجموع عناصر حاکم و عناصر تحت حکم را با هم متعادل می‌کند و نظم و انسجام حاکم بر امور هر قدر کمتر با اعتراض و مقاومت یا لااقل شکایت و انتقاد عامه مواجه باشد عوامل تحت حکم را بیشتر مسؤول مفاسد و مظالم ناشی از استبداد فرمانروایان نشان می‌دهد. با این حال مرور بر سی قرن تاریخ ایران نشان می‌دهد که قدرت مطلقه حتی اگر با شرکت رهبران عامه اعمال شود، چیزی از فشاری که بر معیشت عامه دارد نخواهد کاست و قدرت این طبقه هم اگر تأثیری در احوال عامه داشته باشد پنداری و مشروط به‌اعتقاد عامه به‌دعاوی توهم‌انگیز آنهاست، چیزی که بار استبداد سنگین قدرت مطلقه را بر طبقات تحت حکم تا حدی تخفیف می‌توانست داد، اهتمام قدرت مطلقه در تربیت عامه در جهت درک مفهوم تعادل قدرت، ایجاد توازن بین عوامل حاکم بر احوال جامعه است، و لیکن قدرت مطلقه و وسایط بین آن با طبقات تحت حکم به‌ندرت آمادگی داشته‌اند تا تربیت عامه را در مسیری که به‌آزادی و سبکباری آنها منتهی گردد به‌جریان اندازند.

تاریخ یک‌سلسله از رویدادهای به‌هم‌پیوسته و درهم‌پیچیده است که حکومت و آنچه قدرت سیاسی نام دارد فقط نیم ظاهر آنرا در بر دارد و هرگز در شکل معهود خویش تمام آنرا شامل نیست نیمهٔ مخفی آن شامل حیات اقتصادی، آداب و رسوم، دیانت و اعتقاد، و مدارج دانش و صنعت و هنر می‌شود که نیمه‌ظاهر، فقط در ظاهر، آنرا هم تحت سلطه دارد و غالباً با تظاهر گول‌زننده‌ی که ویژگی آنست چنان وانمود می‌کند که سلطهٔ آن — در همان شکل حکومت و دستگاه اداری که دارد — بر تمام این عرصهٔ تاریخ حاکم است. اما پیداست که این تظاهر واقعیت

ندارد و اگر مورخ یا طالب علم تاریخ، تأثیر متقابل غالباً شدید و تعیین کننده این نیمه مخفی را در جریان احوال نیمه‌مرئی آن در نظر نگیرد هرگز راستای تحول و جهت سیر تاریخ را درک نمی‌کند و در مرتبه یک روایتگر یا یک روایت‌نیوش که به‌اشباح می‌آویزد و از واقعیت می‌گریزد باقی خواهد ماند. اما رویدادهای تاریخ در همان نیمه مرئی و ظاهرش هم هرگز از تقارن و تفاعل عناصر وابسته به نیمه مخفی آن به کلی جدا نیست. در هر رویداد به‌ظاهر سیاسی، هر قدر هم کوچک و محدود باشد همواره عوامل غیرسیاسی و غالباً وابسته به نیمه مخفی تاریخ هم به‌طور ناخودآگاه نقشی و مداخله‌ی دارد و مورخ وقتی تاریخ را در مرحله اتصال هر دو نیمه آن به‌صورت یک واقعیت مطرح می‌کند، البته مسؤولیت هیچ رویدادی را تنها به نیمه مرئی آن متوجه نمی‌داند.

۳۳

معهدا، هر گاه در عالم پندار هم که باشد قدرت مطلقه‌ی که نیمه‌مرئی تاریخ را هدایت می‌کند، نظارت بر ترقی و تحرک نیمه‌مخفی آن را هم در جهت سیردادنش به کمال ممکن برای خود نوعی وظیفه وجدانی و رسالت ناشی از یک معاهده بر زبان نیامده بین عنصر حاکم و طبقه تحت حکم تلقی نماید ضرورت ایجاد اسباب تحول و تکامل آن نیمه را هم، با رعایت تسامح که بدون آن نظارت بر آن نیمه هرگز به ترقی و تعالی آن منجرشدنی نیست. در وظیفه خود بدانند، در چنان صورت استفاده از زنجیر و زندان و سیاه‌چال و جلاد و دار و جوخه اعدام و دسته آدمخوار شاه‌عباسی را از حساب لوازم فرمانروایی خارج می‌کند و نیمه مخفی تاریخ را در رهنمیدنش از موانع آزادی و آزاداندیشی مساعدت می‌کند. لاجرم حاکمیت را نه یک قوه قهریه بلکه یک نیروی مساعد برای کمال‌پذیری جامعه می‌سازد و در چنین حالی است که جامعه تحت حکم، در تمام شوون قادر به ترقی می‌گردد و نیمه مرئی از تأثیر نامساعد نیمه مخفی که ممکن است منجر به سقوط آن گردد در امان می‌ماند. در واقع نظام اخلاقی منسجم و به‌هم پیوسته‌ی که بر نیمه مخفی تاریخ — تاریخ هر عصر که پیوسته در حال صیوروت است — حاکمیت دارد اگر در اثر تضییق و تهدید قدرت فائقه حاکم بر نیمه مرئی آن دچار اختلال و انحلال گردد هر گونه مقاومت اخلاقی و هر گونه ترقی صنعتی، علمی، و اقتصادی برای مجموع دو نیمه ناممکن می‌گردد لاجرم ضعف مسئولی بر حکومت قدرت‌های بزرگ را که به حکم قانون تنازع برای بقا در کمین قدرت‌های کوچک نشست‌اند برای دست‌یابی بر آن وسوسه می‌کند و شک نیست که تا وقتی ضعف اخلاقی در بین قدرت‌های کوچک استعمارزده پدید نیامده باشد نیرنگ قدرت‌های استعمارگر آنها را به دام نخواهد انداخت — و اگر انداخت استعمارزده هم کمتر از استعمارگر درین ماجرا مسؤولیت ندارد. درست است که تاریخ هرگز تکرار نمی‌شود اما خودنگری‌های بیمارگونه‌ی که صاحبان قدرت فائقه در جریان یا در پایان کار، بدان دچار می‌گردند غالباً به‌صورت‌های مشابه تکرار می‌شود — عوارض بیماری‌های روانی که غالباً از ایشان قهرمانان پنداری می‌سازد و نوعی دن‌کیخوته را در وجود آنها مجسم می‌نماید. نشانه‌هایی از روان‌پریشی در اکثر احوال و اطوار فرمانروایان بزرگ تاریخ ایران از خشایارشا تا آقامحمدخان و فرمانروایان بعد ازین سلاله قابل

ردیابی است با این حال این امر مسؤولیت آنها را در مصائب وارد بر اتباع تحت حکم آنها کم نمی‌کند — هر چند سرنوشت آنها را گه‌گاه شایان ترحم نشان می‌دهد. وقتی تاریخ، لااقل نیمه مرئی آن، توالی سرنوشت و سرگذشت اینگونه بیماران روانی باشد کدام عبارت بهتر از آنچه آساتول فرانس نویسنده فرانسوی از قول حکمای پارس آورد، خلاصه آن را تقریر می‌کند که از قول آنها گفت: انسان‌ها به دنیا آمدند، زندگی کردند، رنج بردند، و مردند؟ معهذا زیربنای تاریخ که نیمه مخفی آنست به اندازه روینای آن که تاریخ مرئی است شکننده، محکوم به فنا و تقریباً بیحاصل نبوده است — میراث آن که فرهنگ اقوام عبارت از آنست آسانتر دست به دست شده است، بیشتر بالندگی و فزاینده‌گی داشته است و بهتر باقی مانده است.

ازینجاست که نیمه مخفی تاریخ با آنکه در بسیاری موارد جزئیات آن مورد توجه مورخان واقع نمی‌شود بر نیمه مرئی آن به نحو اسرارآمیزی حاکم است و بهر تقدیر تاریخ مرئی هر چه دارد تاریخ مخفی چیزی بهتر، اصیل‌تر و ارزنده‌تری را در مقابل آن از خود عرضه می‌کند. اگر در تاریخ مرئی اردشیر و شاهپور عظمت و جلال را تجسم می‌دهند در تاریخ مخفی تنس و بزرجمهر تقوی و حکمت را تصویر می‌نمایند. در مقابل خسرو که در تاریخ مرئی حضورش ابهت را در خاطرهای می‌نشانند در تاریخ مخفی پرزویه طیب هست که اندیشه‌اش فکر را به شدت تحت تأثیر می‌گیرد. تاریخ مرئی سنجر و چنگیز و هولاکو و تیمور را عرضه می‌کند تاریخ مخفی ابوحامد غزالی و فخر رازی و سعدی و حافظ را می‌پرورد. شاه اسمعیل اول با تبریزین داران مخوف خویش و شاه عباس با آدم‌خورهای مجلس پار خویش، قدرت حکومت عصر را در تاریخ مرئی به معرض نمایش می‌گذارد تاریخ مخفی شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن و صدرالدین شیرازی صاحب حکمت متعالیه را تجسم قدرت اخلاق و تفکر عصر نشان می‌دهد. در تاریخ مرئی ناصرالدین شاه با لباس جواهرنشان تمام زرق و برق حکومت استبدادی را مجسم می‌کند در تاریخ مخفی شیخ هادی نجم‌آبادی بر روی حصیر کهنه‌یی که کنار خانه‌اش در جوار خندق قدیم تهران می‌گسترده تمام عمق و اصالت فکر و زهد عالمانه را متجلی می‌کند و سرانجام در تمام مدت این سی قرن تاریخ ایران، همواره همان نیمه مخفی است که نیمه مرئی را به سوی کمال هدایت می‌کند و اگر از عهده این هدایت برنیاید باری نیمه مرئی را همچنان در ظلمت و ظلم و جهالت خویش مستغرق می‌گذارد.

قدرت بی‌منازع که نیمه مرئی تاریخ آن را به چشم کمال مطلوب خویش نگریست، در دست فرمانروایان اعصار جوی خون راند، بیابان‌ها را از استخوانهای کشتگان پر کرد، خروارها شلواربند ابریشمین از لباس کشتگان به غنیمت یافت، کله‌منارهای وحشتناک ساخت، هزارها جفت چشم از سرزمین‌هایی که معروض هجوم آن گشته بود مطالبه کرد، اسیران را زنده‌زنده لای جرز دیوارها گذاشت و برای آنکه اراده‌یی را که در واقع از خود نداشت بر دیگران تحمیل نماید انواع شکنجه و زندان و سیاه‌چال و دژخیم و شکنجه‌گر را سر کار گذاشت اما نیرویی که بر اراده‌ها حاکم بود و فقط تاریخ مخفی به وجود آن توجه داشت اراده‌یی را که قدرت فاتحه فرمانروایان بازیچه آن بود بر

طرح و تدبیر این فرمانروایان قاهر کرد — و همه تدبیرها و قدرت‌هاشان را دگرگون ساخت. سرداری را بی هیچ جنگ به جنگ دشمن انداخت سلطان پرادعایی را در یک برخورد کوتاه به وسیله یک مشت راهزن بیابانی ناچار به فرار و ترک مملکت کرد فرمانروایی مقتدر را به وسیله دشمن در حصار یک قفس آهنین محبوس ساخت. جهانگیر خردمندی را که از اصفهان تا هند هر جا رفت پیروزی را در رکاب خویش برد در سالهای آخر به جنونی مهلک و ویرانگر مبتلا نمود. سلطان مستبدی را که در رؤیای صاحبقرانی خویش هزاران خیال دلنواز برای خوشباشی و کامکاری داشت به یک لحظه با گلوله قاتل یک شکایتگر ناخرسند به خاک هلاک افکند و سز انجام دو فرمانروای مستبد عصر — پدر و پسر — را که برای خود آینده‌ی درخشان را در عالم پندار طرح کرده بودند، در وسط آن طرح‌ها با عجله و در مقابل یک الزام مقاومت‌ناپذیر و ادار به تبعید و فرار و تن دادن به آوارگی و مرگ در غربت ساخت و اینهمه معلوم کرد که آنچه در نیمه مخفی تاریخ بدان توجه دارند، آنچه را در نیمه مرئی تاریخ کمال مطلوب خویش تلقی می‌کند جز بازچینی بی‌اهمیت تلقی نمی‌کند و لاجرم قدرت مطلقه حاکم بر نیمه مرئی تاریخ هرگز پایان خط تاریخ نیست و آن را بیش از آنچه هست نباید شایسته دلبستگی و درخور کرنش و ستایش یافت. تاریخ ایران، در شکل اتصال هر دو نیمه خویش بارها از تنگناها، از پیچ و خم‌ها و، از تاریکی‌ها عبور کرده است و بارها چشم به روشنائی‌ها گشوده است و از همین جاست که هرگز امید و خوش‌بینی خود را از دست نداده است. هر وقت نیمه مرئی آن در طریق تعالی احساس خستگی کرده است نیمه مخفی آن شوق و امید و اعتماد لازم را به‌وی‌التقاء کرده است — و این است آنچه ظریفان سیر بقای ایران خوانده‌اند و در واقع جز قدرت معنوی فرهنگ آن چیز دیگری نیست.

فرجام این تاریخ مروری کوتاه بر منابع تاریخ ایران را الزام می‌کند. این منابع هر چه به‌دوران معاصر نزدیک‌تر می‌شود، ابهام و اشکال بیشتر دارد و مورخ و پژوهنده را به احتیاط بیشتر و ژرف‌نگری افزون‌تر دعوت می‌کند. روایات در تفسیرهای موافق و مخالف رنگ احساس و تعصب پیدا می‌کند و دچار تضاد و تناقض می‌گردد. هر قدر مورخ در حفظ بیطرفی اهتمام کند غالباً تفسیر یا روایتش عده‌یی را ناخرسند می‌کند — و بدگمانان را به بدگمانی بیشتر می‌اندازد. از آنجا که رویدادها هنوز از دیدگاه خواننده و نویسنده فاصله کافی ندارد همواره چیزی از حب و بغض‌های شخصی در تصور خواننده در تفسیر نویسنده قابل ردیابی به‌نظر می‌رسد — و لاجرم خواننده به‌زحمت در بیطرفی نویسنده بی‌تردید می‌ماند.

در واقع در آنچه به‌اواخر عهد قاجار و نیم قرن بعد از آن تعلق دارد نیز، هم اصل مأخذ موجود و هم تفسیر آنها اجتناب از شتابکاری را از پژوهنده مطالبه می‌کند و این امر، حداکثر احتیاط را در باب روایات واحد و نادر الزام می‌کند — و همواره احتمال هر گونه خطب و اشتباه برای مورخ هست. به‌خاطر همین اختلاف دیدگاه‌ها و آشفتگی در مأخذست که از جمله درباره شخص احمدشاه قاجار تفسیری که دکتر جواد شیخ‌الاسلامی در سیمای احمدشاه عرضه می‌کند و آنچه

حسین مکی در زندگی سلطان احمدشاه قاجار تقریر می‌نماید، دو تصویر تقریباً متضاد به‌نظر می‌رسد که - گروهی این گروهی آن پسندند. البته گزارش رحیم‌زاده صفوی تحت عنوان اسرار سقوط احمدشاه و یادداشت‌های محمدتقی بهار ملک‌الشعراء آستان قدس هم که به‌عنوان تاریخ احزاب سیاسی انتشار یافته است درین زمینه بعضی ابهام‌ها را رفع می‌کند اما به‌رحال فقدان اسناد کافی اعتماد تام بر روایات موجود را دشوار می‌سازد - و فقط تجربه و وجدان مورخ و احتیاط او و اجتنابش از قبول ساده‌لوحانه اسناد مبنی بر شایعات مفرضانه است که می‌تواند گزارش او را در نظر خواننده شایسته اعتماد نسبی سازد و از وقوع در خطای عمدی نگاه دارد.

در مورد حوادث انقلاب مشروطه و نتایج و مقدمات آن هم، هنوز ابهام‌ها و اشکال‌ها به‌کلی رفع نشده است چرا که اسناد و اطلاعات مربوط به آن نیز به‌طور علمی و منظم نشر نشده است و تا وقتی تمام این اسناد طبقه‌بندی و به‌صورت انتقادی نشر نگردد هر گونه اقدام در شناخت و ارزیابی ماهیت آن نویسنده را در مظان اشتباه قرار می‌دهد - و در معرض اتهام خطای عمد یا غیر‌عمد. معهذا تعدادی روایات یا بررسی‌های معاصر را درین زمینه به‌عنوان مأخذ بالنسبه معتبر می‌توان یاد کرد. از آن جمله است تاریخ انقلاب آذربایجان تألیف محمدباقر ویجویه، روزنامه اخبار مشروطیت نوشته سیداحمد تفرشی حسینی، قیام آذربایجان و ستارخان نوشته اسمعیل امیرخیزی، تاریخ آزادی ایران نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی، حیات یحیی تألیف حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و تعدادی گزارش‌های دیگر که آن‌همه را می‌توان با محتویات اسناد رسمی روس و انگلیس - کتاب نارنجی و کتاب آبی - مقابله و مقایسه کرد. بررسی جامع احمد کسروی در باب تاریخ هجده‌ساله آذربایجان و همچنین در باب تاریخ مشروطه و نیز کتاب کوچک و تأمل‌انگیز دکتر احمد توکلی را تحت عنوان مشروطه‌یی که نبود می‌توان از جمله پژوهش‌های مربوط به تاریخ آن عصر قابل توجه یافت.

در باب احوال رجال عهد ناصری و زندگی ناصرالدین‌شاه که نهضت مشروطه مولود استبداد شدید شخصی او بود، از جمله مأخذ عینی و مفید از تاریخ اداری و اجتماعی ایران تألیف عبدالقادر مستوفی، خاطرات و خطرات مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه و مخصوصاً خاطرات محمد حسن خان اعتمادالسلطنه می‌توان یاد کرد که نکته‌های جالب و تأمل‌انگیز در مطایر روایات آنها بسیار است. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه تألیف معیرالممالک هم می‌تواند درین باره قابل استفاده باشد - هرچند دیدگاه وی شاعرانه و فاقد ارزش تاریخی و اجتماعی قابل ملاحظه است. از تواریخ رسمی و نیمه‌رسمی مورخان درباری عصر وی نیز درین باره اطلاعات جالب به‌دست می‌آید که دیدگاه‌شان غالباً متملقانه یا ناظر به رعایت خاطر ملوکانه است و آنها را همواره باید با نظر انتقادی مورد استفاده قرار داد. ناسخ‌التواریخ قاجاریه تألیف محمدتقی‌خان لسان‌الملک سپهر روضه‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت، منتظم ناصری تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ازین مقوله بشمارند و شاید بتوان حقایق‌الاکخبار میرزا جعفر خورموجی را از آن میان تا حدی ممتاز شمرد. تصویر واقعی او را که در آثار مورخان وابسته به‌دربارش نیست در

نوشته‌های دیگر مثل یادداشت‌های اعتمادالسلطنه خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، رسالهٔ مجدیّه، و نوشته‌های ملکم‌خان ناظم‌الدوله می‌توان یافت. دربارهٔ دوران محمدشاه، فتحعلی‌شاه، و آقامحمدخان غیر از تواریخ رسمی و درباری تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا پسر عباس‌میرزا، و مآثرالسلطنیه عبدالرزاق دنبلی اطلاعات جالب به‌دست می‌دهد. ترجمهٔ انگلیسی مآثرالسلطنیه که به‌وسیلهٔ هارفورد جونز انجام شده است نیز مقدمهٔ جالبی از مترجم دارد که تصویری دقیق و مؤثر از احوال لطفعلی‌خان زند را مطرح می‌کند — و مأخذ یگانه و جالبی است.

دربارهٔ فترت بعد از نادر که دوران زندیه را به‌دنبال آورد مجمل‌التواریخ گلستانه، گلشن مراد میرزا ابوالحسن غفاری، تاریخ گیتی‌گشای میرزا صادق نامی مأخذ عمده محسوبند از بعضی روایات رستم‌التواریخ هم با تردید و احتیاط می‌توان درین باب بهره جست. البته احتمال جعل در تمام یا بخشی ازین کتاب منتفی نیست اما به‌نظر می‌آید مأخذ مؤلف با جاعل به‌کلی بی‌اعتبار نباشد و بهر تقدیر محتویات آن در باب این دوران با روایات شاهدان عینی عصر چندان تفاوتی ندارد. در بین اینگونه روایات، روزنامهٔ میرزا محمد کلانتر فارس، و تجربه‌الاحرار عبدالرزاق دنبلی نمونه‌های جالب به‌شمار می‌آیند.

چنانکه در باب دوران نادرشاه، جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی، عالم‌آرای نادری تألیف محمد کاظم مروی و زبده‌التواریخ محمد حسن مستوفی اطلاعات رسمی و غالباً جزئی جالبی به‌دست می‌دهند که تاریخ شیخ محمدعلی حزین، بیان‌الواقع عبدالکریم کشمیری، مجمع‌التواریخ میرزا خلیل مرعشی و خلاصه‌یی که آذر بیگدلی در تذکرهٔ آتشکده در مقدمهٔ احوال معاصران نوشته است می‌تواند بعضی جزئیات آنها را تکمیل یا تصحیح کند. یادداشت‌ها و خاطرات سیاحان و بازرگانان اروپایی هم که درین ایام در ایران بوده‌اند — مثل ژان اوتر سیاح فرانسوی، جاناس هنوی بازرگان انگلیسی، و نیز، رنه بازن طبیب و کشیش فرانسوی — این اطلاعات را روشنی بیشتر می‌بخشند.

در مورد عهد صفویه جامع‌ترین مأخذ عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندربیک منشی است با ذیل آن در باب عهد شاه‌صفی. کتاب، هرچند خالی از مسامحات یک مورخ درباری نیست به‌علت وسعت اطلاعات مؤلف از حوادث عصر قابل ملاحظه است. همچنین احسن‌التواریخ تألیف حسن بیگ روملو، تاریخ جهان‌آرا منسوب به ملاابوبکر طهرانی، خلد برین تألیف محمد یوسف قزوینی، تاریخ شاه‌عباس نانی تألیف میرزا طاهر قزوینی و دستور شهریاران تألیف محمدبن ابراهیم مجلس‌نویس شاه سلطان حسین از جمله مأخذ دست اول در باب تاریخ صفویه محسوبند و البته روایات جهانگردان و بازرگانان و فرستادگان اروپایی هم که در این ایام به ایران آمده‌اند جزئیات جالبی بر معلومات حاصل ازین مأخذ می‌افزاید. سیاحت‌نامهٔ آدام اولناریوس، سفرنامهٔ پیتر و دلاواله، کتاب اوضاع ایران تألیف رافائل دومانس، سفرنامهٔ شوالیه شاردن، سیاحت‌نامهٔ تاورنیه، گزارش انگلیت کمپفر و گزارش‌های متعدد مشابه را ازین جمله می‌توان حاوی اطلاعات دقیق‌تر یافت در بین مأخذ ارمنی عصر، روایات آراکل تبریزی در باب عهد شاه‌عباس، زکریای شماس در

باب عهد شاه سلیمان، و وقایعنامه پطروس گیلانتس در باب پایان عهد صفویه، نیز اطلاعات جالبی به دست می دهند که البته غالباً از گزاف گوئی خالی نیست.

در باب طوایف قره قویونلو و آق قویونلو در روایات حافظ ابرو همچنین در گزارش عبدالرزاق سمرقندی اطلاعات سودمند هست عالم آرای امینی، و تاریخ دیاربکره هم اطلاعات سودمندی درین باب در بر دارند. از سفرنامه های ونیزیان که با دربار آق قویونلو ارتباط داشته اند نیز معلومات جالب در باب دولت ترکمانان به دست می آید چنانکه در مآخذ تاریخ تیمور و اخلاف او نیز به مناسبت مقام، ذکر آنها هست. مآخذ عمده تاریخ تیمور هم غیر از ظفرنامه شامی و ظفرنامه یزدی شامل مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی، روضه الصفا میرخواند و حبیب السیر تألیف خواندمیرست و البته کتاب عجایب المقدور ابن عربشاه نیز با آنکه از اغراض و احساسات شخصی خالی نیست درین باره از مآخذ دست اول محسوبست و این جمله را با روایات کلاویخو، ابن خلدون، و شیلدبرگر می توان تکمیل کرد.

در باب ملوک طوایف عصر بلافاصله قبل از تیمور از تواریخ محلی و عمومی اطلاعات سودمند به دست می آید. چنانکه در باب ایلخانان مغول هم از همین روایات غالباً مطالب سودمند می توان حاصل کرد. در عین حال مهمترین مآخذ مربوط به این عصر جهاننگشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی، تاریخ و صاف و تاریخ گزیده است که مختصرالدول ابن عبری و الحوادث الجامعه ابن فوطی هم بعضی معلومات تازه دیگر در باب آن ایام به دست می دهد. چنانکه در باب فاجعه مغول جالبترین و مؤثرترین شرح به زبان عربی را باید در کتاب الکامل ابن الاثیر جست که در شرح ابعاد این حادثه احساسات اهل عصر را به نحو جالبی تصویر می کند.

راجع به احوال خوارزمشاهیان که اولین ضربه های مغول موجب سقوط آنها شد غیر از بخشی از جهاننگشای جوینی، کتاب سیره جلال الدین تصنیف منشی او شهاب الدین خرندزی شامل اطلاعات جالب دست اول است. در باب تاریخ سلاجقه مآخذ عمده تواریخ درباری است — سلجوقنامه ظهیری، راحة الصدور راوندی و امثال آنها. چنانکه درباره غزنویان هم تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی، و تاریخ یمینی تألیف ابونصر عتبی از همین مقوله مآخذ محسوبند. مع هذا در باب این سلسله ها و همچنین در باب آل بویه و سامانیان هم آنچه در کتاب الکامل ابن الاثیر آمده است دقت و اعتبار بیشتری دارد و برخی اطلاعات که او درین مواد به دست می دهد در مآخذ فارسی مورخان آنها با آن دقت و صراحت به ندرت به دست می آید. درباره سایر سلاله های اسلامی هم مآخذ عمده کتاب ابن الاثیرست — که منبع قسمتی از روایاتش تاریخ الامم والملوک تألیف محمد بن جریر طبری است. از بین مآخذ فارسی زین الاخبار گردیزی، تاریخ سیستان مجهول المؤلف، و تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار را می توان ذکر کرد، در باب حوادث مربوط به سالهای مقاومت غیر از کتاب های مربوط به مقالات و فرق از کتاب سنی ملوک حمزه اصفهانی، تاریخ بیهق ابوالحسن بیهقی و تاریخ بخارا تألیف ابوبکر نرشی می توان اطلاعات جالب به دست آورد و البته جزئیات مربوط به فتوح اسلامی و اطلاعات مربوط به جزیه و خراج را در کتاب هایی

چون فتوح البلدان بلاذری، و کتاب الخراج ابویوسف و نظایر آنها می توان حاصل کرد و پیداست که در یک مرور کوتاه بر مآخذ تاریخ ایران اسلامی ذکر تمام مآخذ ممکن نیست.

درباره تاریخ ایران قبل از اسلام مفصل ترین و مطمئن ترین روایات ایرانی و اسلامی تاریخ طبری است که بخش مربوط به ساسانیان آن اهمیت و اعتبار قابل ملاحظه دارد. صورت های دیگر از روایات اسلامی و ایرانی مربوط به عهد ساسانیان از جمله در اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب مسعودی، و الآثار الباقیه بیرونی آمده است. روایتی نزدیک بدانچه در شاهنامه فردوسی آمده است نیز در غرر اخبار تعالی است که مآخذ آن با مآخذ شاهنامه شباهت بسیار دارد. با این حال دقیق ترین روایات ایرانی در تاریخ ساسانیان همانست که در تاریخ طبری آمده است و لیکن تصحیح و تنقیح روایت او محتاج مقابله آن با روایت هایی است که درین باب در تواریخ یزیدانی، ارمنی و سریانی ذکر شده است و این کاریست که رالینسون، نولدکه، و کریستنسن انجام داده اند و تحقیقات آنها در باب تاریخ ساسانیان ازین لحاظ اهمیت و ارزش قابل ملاحظه دارد. در بین اینگونه روایات که به نحوی وسیله تنقیح و تصحیح روایات طبری است از جمله گزارش های آمانوس مارسلانوس، پروکوپیوس و آگاتیاس را در باب جنگ های ایران و روم، گزارش های الیزه وارتابد، لازار فریبی و موسی خورن ارمنی در باب برخوردهای ایران و ارمنستان متضمن اطلاعات سودمندست. از مآخذ سریانی مثل استیلیس معمول و الیاس نصیبینی هم در باب احوال نصاری در عهد ساسانیان و در باب احوال موبدان این عصر مطالب جالبی به دست می آید که بعضی از آنها خالی از مبالغه نیست.

اینکه در باب عهد اشکانیان چیز قابل ذکری در روایات ایرانی نیست خالی از غرابت به نظر نمی رسد اما فهم این نکته که در عهد ساسانیان سعی دولت در محو کردن نام و نشان ایشان جدی و پیگیر بوده است نشان می دهد که در استفاده از مآخذ رسمی همواره باید محتاط و دقیق بود. با آنکه در باب این سلاله بعضی اشارات جالب در روایات حمزه اصفهانی، ابوریحان بیرونی و مآخذ دیگر نیز هست، تاریخ آن دوره را بیشتر از روایات یونانی و لاتینی باید دریافت — و این کاریست که رالینسون مورخ انگلیسی و گوتشمید محقق آلمانی انجام داده اند و در جای خود اهمیت بسیار دارد. اخبار مربوط به عهد هخامنشی و ماد هم در روایات ایرانی و اسلامی نیست و آنچه هست نیز آشفته، متناقض و مبهم است لاجرم درین باره بر روایات یونانی، از جمله هرودوت، گزنفون و پلوتارک باید اعتماد کرد که فقط در معدودی موارد از روی کتیبه ها و الواح آشوری، عیلامی و مصری و فرس باستان می توان آن روایات را تحت نظارت آورد. اما بعضی الواح و کتیبه ها دیدگاه های تبلیغاتی و احياناً خصمانه دارند — و شاید از نیت نشر اکاذیب خالی نباشند. روایات یونانی هم از اغراض خالی نیست و حتی بعضی از آنها گزاف، سرسری و عاری از احساس مسؤلیت هم هست. در آنچه کنزیاس و حتی هرودوت در باب اقوام ماد و پارس گفته اند نوعی لحن تحقیر و تحریک پیداست و حتی اشارات افلاطون هم در جای جای رسالات ازین لحن خالی نیست. آیا تلقی اقوام ماد و پارس هم از احوال یونانی ها به همین اندازه خصمانه و متضمن مسامحه

و مبالغه نبوده است؟

در هر حال مروری بر مآخذ تاریخ ایران هر قدر سریع، گذرا و کوتاه باشد برای خواننده تاریخ آموزنده و عبرت آمیزست. مآخذ نزدیک سی قرن تاریخ را آنگونه که بر این «چهارراه حوادث» گذشته است در این مرور می توان آموزنده یافت. این مرور نشان می دهد که این مآخذ به هر صورت که باشد چیزی جز یک سلسله گواهی نیست و بر روایت گواه فقط وقتی می توان اعتماد کرد که او عین حقیقت را بگوید، تمام حقیقت را بگوید و هیچ چیز را جز حقیقت نگوید. این نیز برای گواه فقط وقتی ممکن است که او در آنچه می گوید از هر گونه الزام و التزام ایمن باشد. در طی نزدیک سی قرن که از تاریخ ایرانیان می گذرد، چند بار ممکن است گواهان عینی عصرها از این مایه ایمنی چنانکه باید بهره مند بوده باشند؟

(نقل از فصل شانزدهم جلد سوم کتاب «روزگاران ایران» (از صفویه تا عصر حاضر) که اخیراً هر سه جلد به قلم توانای دکتر عبدالحسین زرین کوب منتشر شده است.)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خواننده گرامی، مشترک عزیز

شماره های تیر- مرداد- شهریور و مهرماه (۷۶-۷۹) با تأخیر در مهرماه ۱۳۷۵ منتشر می شود. از مشترکان گرامی بپوشش می خواهیم و خواهشمندیم وجه اشتراک عقب مانده خود را هر چه سریعتر بفرستند. شماره هشتاد به محض انتشار تقدیم خواهد شد.